

## معیارهای انتخاب راه

انسان برای انتخاب یک راه، چند ملاک دارد. ۱- درست بودن ۲- سریع بودن ۳- هموار بودن

مثلا برای رفتن به مسافرت، مثلا شهر کربلا، جاده مشخصی در نقشه است و ما جست و جو می کنیم که آیا راه میانبری وجود دارد که زودتر رسید یا خیر؟ و همچنین این میانبر راه صاف و سریعی هست یا خیر؟

انسان برای سیر و سلوک هم به راه میانبر و سریع نیاز دارد.

در دعای مکارم الخلاق غیر معروفه که از حضرت زهرا (س) نقل شده است، آمده: «اللهم وصلنی علیک من اقرب الطرق الیک و اسهلها علی». خدایا راهی را به من نشان بده که نزدیک ترین و سریع ترین راه به تو باشد.

## همنشینی با بزرگان و ابرار

علمای اخلاق، اقرب الطرق را همنشینی با ابرار می دانند. اگر کسی با بزرگان نشست، راه میانبر را انتخاب کرده است.

حضرت علی (ع): «أَيُّ شَيْءٍ أَدْعَى لِخَيْرٍ وَأَتَجَى مِنْ شَرٍّ مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ». چیزی بهتر از دوستی با خوبان برای رسیدن به نیکی ها و دوری از بدیها وجود ندارد.

حضرت علی (ع): «أَكْثَرُ الثَّوَابِ وَالصَّلَاحِ فِي صُحْبَةِ أَوْلَى النَّهْيِ». بیشترین صلاحیت و درستی در همنشینی با اولی النها است.

آیت الله بهجت: از واضحات است که خواندن قرآن در هر روز، و ادعیه مناسبه اوقات و امکنه، در تعقیبات و غیر آنها؛ و کثرت تردد در مساجد و مشاهد مشرفه؛ و زیارت علما و صلحاء و همنشینی با آنها، از مرضیات خدا و رسول(ص) است.

## ملاک نشست و برخاست با افراد

حضرت عیسی(ع): با کسانی بنشینید که دیدنشان شما را یاد خدا می اندازند.

آیت الله مظاهری - رئیس حوزه علمیه اصفهان - می فرمایند: اشخاص فراوانی در گذشته بودند که با تربیت یک عالم ربانی و یا یک معلم دیندار، مسیر زندگی خود را تغییر داده و به سعادت رسیدند.

نزدیک به ۹۷ درصد شهدا از مساجد و تربیت یافته علما هستند.

- یکی از عرفا (آقای فرهنگدپور) که آیت الله نبود، مکانیک و راننده تاکسی بود حالات عجیبی داشت که در کتاب دلباخته، خاطرات ایشان آمده است؛ می فرمایند: از نشست و برخاست با علما به جایی رسیدم و هروقت مشکلی داشتم، با ماشین به خیابان آمده و روحانی را به مقصد می رساندم و مشکلاتم برطرف می شد.

- آیت الله بهاء الدینی، در حالات پدر خود می فرمایند: که تقریبا مستجاب الدعوه بوده و از کثرت همراهی علما به اینجا رسیده بود و همیشه پای منبر علما می رفته است.

آقا مجتبی تهرانی: هیچ چیز دعوت کننده تر به سوی خیر و صلاح از همنشینی با خوبان نیست. بیشترین جاذبه برای مومن، نشستن پای منبر و درس اخلاق یک بزرگ است.

در دعای روز سیزدهم ماه رمضان می گوئیم: «اللَّهُمَّ وَفِّقْنِي فِيهِ لِمُوافَقَةِ الْأَبْرَارِ». خدایا ما را در بودن در کنار ابرار موفق کن «وَجَنِّبْنِي فِيهِ مُرافَقَةَ الْأَشْرَارِ» و همچنین در کنار اشرا قرار نگیریم.

## همنشینی شهدا با عالمان بزرگ

- در کتاب «عارفانه» شهید احمد علی نبیری، چاپ موسسه شهید ابراهیم هادی آمده است: روزی قصد حرم مطهر رضوی را کردم که دیدم وضع حجاب خوب نیست، گفتم به گناه می افتم و برگردم که آقا به من گفتند برگرد. بار دیگر در دوکوهه وضو می گرفتم که وضو گرفتن امام زمان (عج) را دیدم. ایشان شاگرد آیت الله حق شناس بودند که در تشییع جنازه این شهید فرمودند: در تهران مثل ایشان نیست؛ و در مقام ایشان فرمودند: در نیمه شب ایشان در مسجد در سجده نماز شب در حال ریختن اشک بود در حالی که بین زمین و آسمان معلق بودند و به ایشان فرمودند تا وقتی زنده ام این داستان را برای کسی تعریف نکنید.

**شهدا در وصیت نامه خود خیلی به عدم ترک دیدار علما تاکید کرده اند.**

شهید حاج مصطفی ردانی پور هر وقت مرخصی داشتند، با رفقا به قم خدمت بزرگان می رسیدند.

حتی گاها یک لحظه برخورد با عالم، می تواند زندگی انسان را دگرگون کند.

## داستان عبد فرار

- عبد فرار از اراذل و اوباش نجف بود که مردم نجف از دست او در آزار بودند. یک روز ملا حسینقلی همدانی در کوچه با او روبرو شد، و بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی توجهی آخوند بر عبد فرار سخت گران آمد. دويد و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟! عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می کردم؟ گفت: من عبد فرارم. آخوند ملا حسینقلی به او گفت: عبد فرار! افررت من الله ام من رسول؟ تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟ و سپس راهش را گرفت و رفت.

فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی درس را تمام کرده، رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم. عده ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با کمال تعجب دیدند آخوند به خانه عبد فرار رفت. آری او از دنیا رفته بود. عجب! این همان یاغی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟! به هر حال تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد فرار رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟ همسرش گفت: نمی دانم چه می شد؟ او هر شب دیروقت با حال غیرعادی و از خود بی خود منزل می آمد، ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می زد و با خود تکرار می کرد: عبد فرار! تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد.

این داستان حاصل یک برخورد با عالم بود؛ البته، قلب عبد فرار قلب زنده ای بود. قلب که مرده باشد دیگر فایده ندارد.

از همسرش پرسیدند ویژگی های مثبت عبد فرار چه بود؟ گفت هر شب مست می آمد خانه، وقتی مستیش تمام میشد، لباسش را عوض کرده و دهانش را آب می کشید و در سجاده تا سحر گریه می کرد و می گفت خدایا من را ببخش.

## ترس دشمن از همنشینی با علما

دشمن نیز از همنشینی با علما می ترسد. چقدر توهین به علما و مراجع زیاد است! دشمن می داند که اگر مردم پشتیبان مراجع باشند و به آنها احترام بزارند، کارشان تمام است، چون سال ۵۷ و قبل تر از آن هم ضربه خورده بودند مانند دوران مشروطه، تحریم تنباکو، دفاع مقدس و تا همین اواخر جریان ۹ دی. دشمن از این پشتیبانی می ترسد.

## همنشینی با کدام عالم؟

پیامبر اسلام (ص) می فرمایند: با هر عالمی ننشینید، مگر عالمی که شما را از ۵ چیز به ۵ چیز تغییر دهد:

۱- از شک به یقین

۲- از دشمنی با مردم به خیرخواهی

۳- از تکبر به فروتنی

۴- از ریا به اخلاص (همانند ساحران فرعون که برای مقابله با حضرت موسی(ع) آمدند و مومن و شهید کارشان تمام شد که این اثر نفس حضرت موسی(ع) بود)

۵- از رغبت دنیا به زهد

## دقت در انتخاب دوست

در انتخاب دوست دقت کنیم که این شرایط را داشته باشند: عالم، مومن، متقی، انقلابی و با بصیرت باشد.

در کنار زبانه دان، حتی اگر زبانه نباشیم و یا درون آن نباشیم؛ اثر و بوی آن را می گیریم. دوست هم همین گونه است، دوست بد عاقبت انسان را خراب می کند.

تا توانی می گریز از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند

یار برد بر جان و بر ایمان زند

## دلیل سوءظن به انسان های خوب

حضرت علی(ع): نشست با اشرار، باعث سوء ظن به انسان های خوب می شود.

## ممنوعیت دوستی با چند گروه

۱. گمراهان

۲. هواپرستان

امام علی علیه السلام فرمودند: «مجالسةُ أهل الهوى منسأةٌ للإيمان و محضرةٌ للشيطان». همنشینی با هوسرانان باعث از یاد رفتن ایمان و حاضر شدن شیطان است. (نهج البلاغه، خطبه ۸۶)

۳. شکاکان

کسی که در امر واضح مثلاً ولایت اهل بیت (ع) با دلیل و منطق، تشکیک ایجاد می کند.

دشمن امروز تکذیب نمی کند، بلکه تشکیک می کند، در ماهواره نمی گویند نیست، می گویند از کجا می دانی است! از کجا معلوم قرآن معجزه است؟ امام حسین(ع) است؟ و ...

امام باقر (ع): به ۴ شخص نزدیک نشوید: ۱. نادان، چون می خواهد به شما سود برساند اما ضرر می رساند. ۲. بخیل، چیزی را از شما می گیرد اما وقتی چیزی بخواهید به شما نمی دهد. ۳. ترسو، از پدر و مادر و خودش در حال فرار است و از شما هم فرار می کند. ۴. دروغگو، اگر راست هم بگوید و از شما تعریف بکند، مردم به شما بدبین می شوند.

امام سجاد (ع) خطاب به یکی از فرزندان شان می فرمایند: از همنشینی با ۵ گروه دوری کن:

۱. دروغگو؛ دروغگو مثل سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نشان می دهد.

۲. فاسق (گنهکار)؛ تو را به یک شکم و یا کمتر از آن می فروشد و احتمال خیانت او زیاد است.

۳. بخیل؛ زیرا در حساس ترین زمان از تو دریغ می کند.

۴. نادان؛ می خواهد به شما خیر برساند، اما شر می رساند.

۵. قاطع رحم؛ کسی که در صله رحم را قطع می کند؛ زیرا در قرآن لعنت شده است.

در مجموع ۹ ویژگی شد: گمراه، هواپرست، شکاک، نادان، بخیل، ترسو، دروغگو، فاسق و کسی که اهل صله رحم نیست.

### همنشینی با حسینیان

کسی که همنشینش حسینی بود، زهیری می گردد، اما اگر همنشینش حسینی نبود، زبیری می شود:

فرزند زبیر، دشمن اهل بیت بود و او را به این روز کشاند؛ اما همنشین زهیر، حسینی بود و زهیر را حسینی کرد، و البته یک نگاه به اباعبدالله هم باعث حسینی شدن زهیر شد.

### داستان زهیر بن القین

زهیر از پیروان و هواداران عثمان بود؛ یعنی از کسانی بود که اعتقاد داشت عثمان مظلوم کشته شده است و العیاذ بالله علی (ع) در این فتنه دخالت داشته و بر همین اساس با علی (ع) میانه خوبی نداشت.

هنگامی که امام حسین (ع) از مکه به جانب عراق در حرکت بودند، زهیر هم با آن حضرت هم مسیر شده بود. از قضا در یکی از منازل بین راه بر سر یک چاه آب اجباراً با امام فرود آمد. امام (ع) شخصی را دنبال زهیر فرستاد و پیام داد که زهیر را بگویید نزد ما بیاید، وقتی که فرستاده حسین (ع) به جایگاه زهیر رسید، زهیر مشغول غذا خوردن بود. فرستاده امام حسین (ع) رو به زهیر کرد و گفت: ای زهیر! بپذیر دعوت حسین را.

همانطور که غذا می خورد دستش درون سفره مانده بود و اطرافیان و اعوانش نیز همین حالت را پیدا کردند. نه می توانست بگوید می آیم، نه می توانست بگوید نمی آیم. اما او زن صالح و مؤمنه ای داشت، متوجه قضیه شد، دید که زهیر در جواب نماینده امام حسین (ع) سکوت کرده، لذا جلو آمد و با یک ملامت عجیبی فریاد زد: زهیر! خجالت نمی کشی؟ پسر پیامبر فرزند زهرا (س) تو را خواسته است، باید افتخار کنی که بروی، تازه تردید داری؟ زهیر بلند شد و به جانب خیمه گاه حسین (ع) حرکت کرد. شاید هیچکس نداند که در آن مدتی که اباعبدالله با زهیر ملاقات کرد، میان آن دو چه گذشت؟ چه گفت و چه شنید.

اما آنچه مسلم است این است که چهره زهیر بعد از بازگشتن خوشحال و خندان بود.

وقتی که می خواست برود و به حسین (ع) پیوندد، زنش آمد و دامن او را گرفت و گفت: زهیر! تو رفتی، اما به یک مقام رفیع نائل شدی؛ زیرا حسین (ع) از تو شفاعت خواهد کرد. من امروز دامن تو را می گیرم که در قیامت جد حسین (ع)، مادر حسین (ع) هم نیز از من شفاعت نمایند.